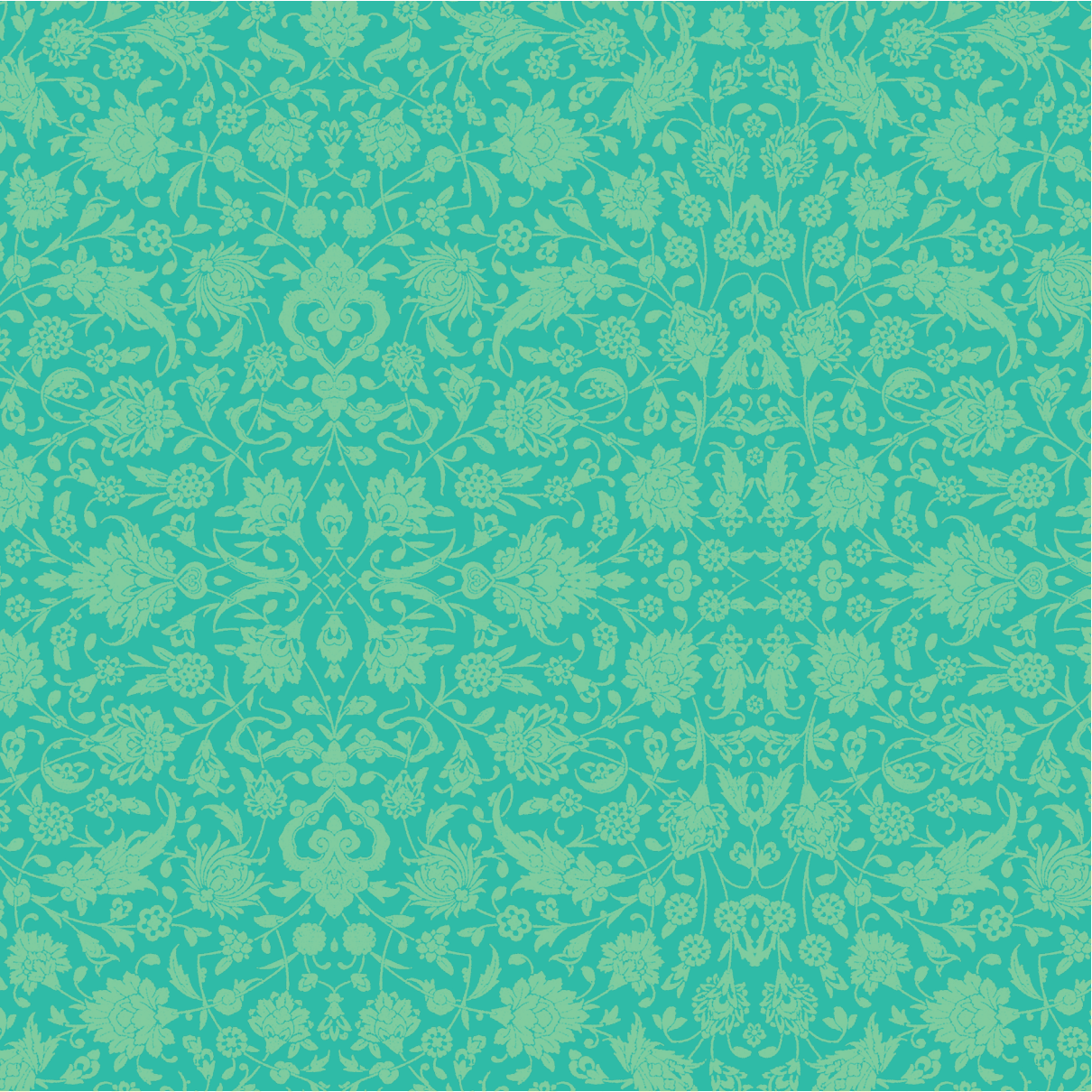


سفرِ بیچہ ہمارے

برکتِ فرزندِ حسینی

محور تبلیغی محرم ۱۴۴۳، مرداد ۱۴۰۰
شمع، شبکہ مبلغان و عملیات‌های تبلیغی
اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات

محمد مهدی باقری، سید حمید حیدری ثانی، حسین یوسفیان







درآمد



جنگ است و خانواده!

حسین با خانواده به کربلا آمد. چرا؟

اوضاع جالب نبود و جا، جای خانواده نبود.

کار به جنگ و کشتار رسید و به اسارت و آزار ختم شد.

این‌ها کجا و زن و بچه کجا؟ این خشونت‌ها کجا و لطافت خانواده کجا؟

مگر نمی‌شد که آن‌ها از مردان نظامی کاروان جدا شوند و برگردند و نباشند؟

حسین علیه السلام در عاشورا کشته شد و در خاک کربلا آرامید؛ اما نامش جوشید و قیامش ماندگار

شد. چگونه می‌شود؟ مگر مردانش را نکشتند؟ و زنانش را اسیر نکردند؟ و کودکانش آواره

بیابان نشدند؟ پس چطور شد که گوش تاریخ پر شد از شور و شعور عاشورا؟

اولین رسانه‌های عاشورا

راز ماجرا اینجاست: **این داستان خطیر را «همان خانواده» انتشار دادند.**

همان خواهرزجرکشیده، همان برادر بازوئریده، همان پسر گلوذریده، همان فرزندی

قطعه‌قطعه‌شده، همان زنان داغ‌دیده، همان غیرنظامیان دست‌بسته، همان پسر

بیمارشده، همان شش‌ماهه و سه‌ساله و پنج‌ساله و یازده‌ساله و سیزده‌ساله، بله

همان‌ها بودند که این «نبأ عظیم» را در دالان تاریخ، بازتاب دادند!

خدا حسین را دوست دارد. حسین هم همین‌طور. او، هم خدا را دوست دارد و هم فرزندان

خودش را. این علاقه‌ها در یک مسیرند. برای همین هم، گوش به فرمان خدا می‌دهد و



آنان را هم می‌آورد. **هدف این است که آنان «رسانۀ عاشورا» باشند** و آینۀ ماجرا شوند؛ و گرنه همه چیز همان جا تمام می‌شد و «کربلا در کربلا می‌ماند». همه دیدیم که داستان کربلا در عصر عاشورا پایان نیافت و از فردایش، عصر عاشورا در تاریخ آغاز شد.

آری، حسین به کربلا آمد و در کربلا نماند. جاری شد: در کوفه، در شام، در مدینه، در مکه و روزه روز در درازای تاریخ. **حسین خانواده‌اش را تا کربلا آورد و همان خانواده حسین را از کربلا بردند:** صدایش را، پیامش را، آرمان و هدفش را بردند و در گوش عالم و آدم پژواک دادند.

در این «جریان رسانه‌ای» هریک از اعضای آن خانواده نقشی بازی می‌کند. از نوزاد شش‌ماهه تا دختر سه‌ساله و خواهر پنجاه و چهارساله، هریک تکلیفی دارد: یکی با گُلوی بریده غربت پدر را فریاد می‌زند و دیگری با فرق دونیم‌شده مظلومیتش را. یکی در گودی قتلگاه پیام پدرش را به گوش شیعیان می‌رساند که: «شیعتی مَهْمَا شَرُّهُم مَاءٌ عَذْبٌ قَاذِرُونِی» و دیگری در خرابۀ شام طبل رسوایی یزید را می‌کوبد. آن یکی در مجلس ابن‌زیاد، نامسلمانی قاتلان حسین را به تصویر می‌کشد و همین‌طور از کربلا تا مدینه و از مدینه تا تمام جهان، **حسین را تکثیر می‌کند:** دست‌به‌دست، سینه‌به‌سینه، دهان‌به‌دهان، گوش‌به‌گوش. بله، خانوادهٔ حسین ادامهٔ اویند. اگر نبودند، پیام و راه و نام امام در کربلا می‌ماند که می‌ماند.

سر سفرۀ فرزندانم

خانوادهٔ اباعبدالله قرن‌هاست سفره‌ای گسترده‌اند و هر بار جرعه‌ای از این خان به جان ما می‌ریزند. حسین را می‌بینیم که شادمان دور این سفره چرخ می‌زند، با لبخندش مهمان‌نوازی می‌کند، برای مهمان‌های جدید آغوش می‌گشاید و هرکسی را که فکرش را بکنید، دعوت می‌کند:

بفرمایید. اینجا جای شماست.

بیایید «سر سفرۀ فرزندانم» بنشینید.

بفرمایید!



و ما چقدر خوش بختیم که سر این سفره بزرگ شده ایم. با تربتش کاممان را برداشته اند، با لالایی مادرش به خواب رفته ایم، با نام پدرش بیدارمان کرده اند، با اشک برای گلوی پسرش شیرمان داده اند، با توسل به بازوی برادرش بیمه مان کرده اند، با وصف خواهرش صبور بارمان آورده اند و به امید یاری آخرین فرزندش دعای ظهور خوانده اند. واقعاً که این خانواده چقدر در تاروپود ما تنیده اند. خدایا شکرت!

شکر خدا که نان شب ما حسین شد
داریم با «حسین حسین» پیر می شویم
ممنون لطف مادر این خانواده ایم
خوشحال از این جوانی ازدست داده ایم^۱

نسل به نسل در پناه حسینیم

ما نمک پرورده این سفره ایم. اگر نامی و نانی داریم همه را سر این سفره به ما داده اند و به برکت این سفره، زندگی هایمان نورباران است. حالا نوبت ماست که به صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» پاسخ دهیم. لیبکی بگوییم به بلندای تاریخ و صدایمان را به صدای یارانش در کربلا گره بزنیم: «لَتَبْلُغَنَّ دَاْعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِئْصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي.» (دعوت را لبیک، ای دعوت کننده به راه خدا. ندایت را با جان و دل پذیرفتم. اگر آن روز بدنی نداشتم تا با آن کمک خواهی ات را اجابت کنم و زبانی نداشتم تا یاری خواهی ات را پذیرا شوم، امروز دل و گوش و چشم من اجابت می کند دعوت را.)

از طرف دیگر، می دانیم که **پدران و مادرانمان مهر ارباب را از پدران و مادرانشان به ارث برده اند.** خودشان هم ما را با عشق اهل بیت علیهم السلام بزرگ کرده اند. ما نیز فرزندان و نسلمان را سر همین سفره می بریم و شهد ولایت را در جانمان می نشانیم. پس، پس از فرزندان اباعبدالله، ما نیز در گستردن این سفره و رونق این سرا نقش داشته و داریم. و چه افتخاری فراتر از این؟
حسین با فرزندانش آمد و ما هم با فرزندانمان می آییم. ما وارث ثاراللهیم و فرزندانی را که از

۱. شعر از علی اکبر لطیفیان.



جان و دل دوست داریم و با خون دل بزرگ کرده‌ایم، فدای خون خدا می‌کنیم.

ادامه‌ام بده جانا

خب، گفتیم که نام و یاد حسین علیه السلام را فرزندانش ادامه دادند. این ذات و قانون اجتماع است. پس ما هم اگر دوست داریم ادامه پیدا کنیم، اگر دچار «درد جاودانگی» هستیم و اگر میل به ماندن داریم، راهی نیست جز فرزندآوری و نسل‌پروری. بله، **تکثیر در نسل، «سنت الهی» است.** همه این برکت‌ها و نعمت‌ها بر پیش‌فرضی سوار می‌شود و آن «اهمیت فرزند» است، هم در بودنش (کمی) و هم در چگونه‌بودنش (کیفی). اگر فرزندی در کار نباشد، همه این رخدادهای بزرگ و کوچک محو می‌شوند. اساساً «جریان» بر بستر زنجیره علت‌ها شکل می‌گیرد و رخدادهای دفعی در «تکثیر و تکرار» است که به جریان بدل می‌شوند.

بخش عظیمی از جریان‌های تاریخ را در امتداد نسل می‌توانیم سراغ بگیریم. تولیدمثل لازمه استمرار هستی است و بدون آمدن نسل‌های پی‌درپی، اصولاً فلسفه تاریخ شکل نمی‌گیرد. ما با فرزندآوری و تکریم فرزندانمان، زندگی و مرگ بهتری داریم: در حیات آسوده‌تریم و در ممات ماندگارتر.



این متن چه
می‌گوید؟





این متن را با این دغدغه آماده کرده‌ایم: «**فرزندداشتن مهم است؛ اما جامعه ما از آن دوری می‌کند.**» با بحث‌های کارشناسی و بررسی‌های چندجانبه و روزها هم‌فکری و تضارب آرا، رسیده‌ایم به اینکه «برکت فرزند» را انتخاب کنیم و آن را خط فکری محرم ۱۴۴۳ کنیم. دوستانه دعوت می‌کنیم از تأثیرگذاران فرهنگی، اعم از مبلغان و شاعران آیینی و سخنرانان و نویسندگان، **تا هم صدا شوند و در جای جای کشور عزیزمان بر محور «فرزندآوری و فرزندخواهی» سخن بپراکنند.** این پیشنهاد ماست. به امید اثرگذاری جمعی در مسیر گسترش مسئولیت‌پذیری اجتماعی.

ساختار این متن ترویجی، از این قرار است: درآمد، شبکه مسائل، آمارهای درنگ‌آور، گریزهای روضه‌ها، نقشه راه، ممنوع‌ها، بن‌مایه‌ها.

تا اینجا درآمدی آمد و در آن، از اصل سخن، سخن رفت. سپس شبکه‌ای از مسائل می‌آید که عموم مردم، وقتی به فرزندآوری و فرزندخواهی فکر می‌کنند، آن مسائل و دغدغه‌ها را مطرح می‌کنند. پرسش‌ها را به زبان عامیانه آورده‌ایم و حتی دستورخطش را گفتاری (شکسته) کرده‌ایم تا به زبان واقعی نزدیک‌تر باشد. به دنبال هر مسئله، پاسخی فراهم آورده‌ایم که به گمان خودمان بر نیاز اصیل مخاطب انگشت می‌گذارد و در زندگی‌اش ملموس است و آن را وجدانی، یعنی در تجربه زیسته‌اش، درک می‌کند و می‌پذیرد.

پس از شبکه مسائل، آمارهایی آورده‌ایم که وضع ما را در فرزندآوری و جمعیت روشن می‌کند و درنگ در آن‌ها عمق ماجرا و ضرورت پرداختن به آن را آشکار می‌سازد. قسمت بعدی گریزهایی است برای روضه‌خوانی، با محور خانواده و فرزند. مداحان و مبلغان می‌توانند از این گریزها الهام بگیرند و با ترکیب عنصر شور و شعور، محتوای خویش را غنا ببخشند. در پایان نیز پس از ترسیم نقشه کوتاهی از راه، اشاره‌ای می‌کنیم به نکته‌ای ممنوع در ارائه محتوا. دست‌آخر هم منابعی برای مطالعه بیشتر معرفی می‌کنیم.



شبکہ مسائل فرزندخواهی




۱. خرج و بَرَج بچه ها و جیب ما
۲. تحریم و جنگ و قحطی
۳. گر جان دهد، دندان و نان با هم دهد
۴. جامعه کند است، آقا زودتر!
۵. سری که درد نمی‌کند، دستمال چرا؟!
۶. تربیت بهتر شود، وقتی که بچه کم شود
۷. ما خود هنوز اول راهِ نرفته‌ایم
۸. بچه داره بیچاره؛ آن‌هم به مقادیر زیاد
۹. مگر «فرزند کمتر، زندگی بهتر» نبود؟!
۱۰. بچه‌ها مانع رشدش شده‌اند
۱۱. من که کلفت نیستم
۱۲. بچه‌های بیشتر، درگیریِ ما بیشتر
۱۳. اختلافات است در جایی که جمعی جمع شد



پاسخ گشایی

پاسخ‌هایی به مسئله‌ها، از راه وجدان و تجربه زیسته، در ادامه می‌آید.



خرج و بَرَج بچه ها و جیب ما

پول پوشک از کجا بیارم؟ من کلاً سه چهار میلیون تومان حقوق می‌گیرم. اگه بچه بیاد که دیگه هیچی! مگه خرج و بَرَج بچه شوخیه؟! همین خرج دوره زایمان رو حساب کنی، خیلیه. دیگه بعدش شروع می‌شه: لباسش، خوراکش، اسباب بازی‌هاش، مریض شدنش و خیلی چیزهای دیگه.



«خدا مسئول روزی آفریده هایش است.» شاید این جمله قاطع‌ترین جمله قرآن باشد. به کسانی که از ترسِ نداری و تنگ‌دستی، فرزندان‌شان را می‌کشتند، صریح می‌گوید: **«ما میم که روزی آنان و شما را می‌دهیم.»**

امروز هم خیلی‌هایمان فکر می‌کنیم اگر خدا فرزندی به ما بدهد، زیر بار هزینه‌هایش کمر خم می‌کنیم. اصلاً سِری را که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم؟ **بله، این همان ترسی است که یک روز مردمی را «فرزندگش» کرده بود و امروز ما را «بی‌فرزند»!** خدا آن روز فرمود که از ترس تنگ‌دستی و نداری، بچه‌هایتان را نگشید. امروز هم آن خطاب متوجه ماست که شیک‌تر، جلوی آمدن بچه‌ها را می‌گیریم.

روزی فرزند به دنیا آمده را با بی‌رحمی خاک می‌کردند و امروز به فرزند در رحمی هم رحم نمی‌کنند. آمارهای سقط جنین در همین سال‌های حوالی ۱۴۰۰ را دیده‌اید؟ خود وزرات بهداشت قبول دارد که در هر سال، حدود ۴۰۰،۰۰۰ سقط جنین در ایران رخ می‌دهد.^۱ حدود ۲۰،۰۰۰ تا از آن‌ها قانونی و با مجوز پزشکی است و حدود ۳۸۰،۰۰۰ تا نه! رسماً جنایت است این إسقاط انسانِ جان‌دار. از آنانی که از ترس بی‌پولی، جلوی فرزندآوری را می‌گیرند، این را بپرسید و پاسخِ وجدانی از آن‌ها بخواهید: شما و انصافتان! آیا سراغ دارید خانواده‌ای را که با آمدن فرزند زندگی‌اش از قبل بدتر شده باشد؟ یا دستش تنگ‌تر و سفره‌اش کوچک‌تر؟ کمی به اطرافتان نگاه کنید. دوست و آشنا و فامیل‌هایتان را از چشم بگردانید. **چه کسی پس از بچه‌دار شدن، فقیرتر شده؟**

کمی انصاف بدهیم. بعضی از ما خیلی مصرف‌گرا زندگی می‌کنیم: «هر چیزی باید نو باشد. تعمیر یعنی وقت تلف کردن. پولش را می‌دهم. صرفه‌جویی مسخره است. راحت باش.»

زندگی را صرفه‌جویی لازم است. البته نمی‌گوییم مثل پدر و مادرهایمان برویم بچه‌ها را گه‌پیه‌پیه کنیم! کلی پیشرفت کرده‌ایم که راحت‌تر زندگی کنیم؛ مثلاً پوشک‌های چندبارمصرف هم به بازار آمده است که هم برای محیط‌زیست بهتر است، هم برای سلامت پای فرزند، هم برای جیب خانواده!

۱. منابع مختلف بین ۳۰۰ هزار تا ۶۰۰ هزار سقط جنین در سال در ایران را گزارش داده‌اند.

تحریم و جنگ و قحطی

اوضاع اقتصادی مملکت که اینه، شما چه انتظاری از من داری؟ شما بیا اول درآمد من رو درست کن.
 من چهار تا بچه هم می‌آرم. نوکرشون هم هستم! تهش رو بگم: بچه دوست دارم؛ اما تا وقتی که هشتم گروِ نهمه، درست نیست یکی رو بیارم که گُشنه و فقیر بزرگ بشه.



«متولد ۱۳۶۳، با ۴ خواهر و ۳ برادر و ۷ عمو و ۴ عمه و ۵ دایی و ۶ خاله.»

«زاده ۱۳۴۹ با ۵ خواهر و ۸ برادر. تازه، ۳ تا هم سر زارفته‌اند.»

این جمله‌ها برایمان آشناست؛ اما برای نسل بعدی مان نه!

خیلی از ما در زمان انقلاب یا دوران دفاع مقدس به دنیا آمده‌ایم. چرا در زمان پُراضطراب جنگ و تحریم، پدرها و مادرهایمان از داشتن بچه‌های بیشتر منصرف نمی‌شدند؟ **مگر اوضاعِ امروز از اوضاعِ جنگِ بدتر است؟** چرا در همان زمان‌های بحرانی، بارها فرزند جدید به خانواده می‌افزودند؟ چه در فکرشان می‌گذشت؟ اصلاً مگر خیلی از مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های ما فرزندان ایامِ قطعی جنگ جهانی دوم نیستند؟ مگر در زمان‌های گوناگون، تحریم و گرانی و محدودیت و جنگ و مشکلات زندگی نبود و فقط الان فشارهای اقتصادی هست؟

شاید پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های ما روزی زیاد را در زیادیِ فرزندان می‌دیدند. جا دارد کمی در رفتار خودمان تردید کنیم که با دغدغهٔ نوسانات همیشگی اقتصادی، راه رزق خدا را می‌بندیم و سفره‌هایمان را کوچک نگه می‌داریم. راستی اگر پدرها و مادرهای ما می‌خواستند از ترس جنگ و قطعی و نداری، فرزندی نیاورند، الان ما می‌بودیم که درگیر فرازونشیب زندگی باشیم؟ اگر آن زمان از مسیر درست تشکیل خانواده خارج می‌شدند و بنا را می‌گذاشتند بر زندگی انفرادی و بی‌فرزند، الان ما نمی‌بودیم که دورشان بگردیم و از تنهایی درشان بیاوریم و همراهشان در اموری باشیم که بر اثر کهنلت سن از عهده‌اش برنمی‌آیند. خب ما نباید همین مقدار، حداقل برای آیندهٔ خودمان، به فکر باشیم؟

گر جان دهد، دندان و نان با هم دهد

شما راست می‌گی! اما هر کاری می‌کنم که با خودم کنار
بیام، نمی‌شه. آخه منطق می‌گه: اگه تعداد نون خورها
بیشتر بشه، خب طبیعیه که هزینه‌هاشون هم بیشتر
می‌شه.

مگه غیرِ اینه؟! ضرب‌المثلش هم هست: یه نون خور کمتر!



در همهٔ هفت‌هشت قرن گذشته، سعدی آموزگار ایرانیان بوده است. قند کلامش، کام نسل‌به‌نسل‌مان را شیرین کرده و به ما آرامش و قناعت و مردمداری و اعتدال و زیبایی‌بینی و عشق‌ورزی داده است. ایرانیان، پس از مکتب قرآن، پای درس بوستان و گلستان نشسته‌اند و **درسِ سعدی، درس به‌زیستی آموخته‌اند.^۱**

در بوستان شعری هست، گویای گفت‌گوی زن و مردی، دربارهٔ رزق فرزند. مرد قصه نگرانِ تنگ‌دستی است و زن ماجرا متوکل به رزاقیت پروردگار است. برخی مصرع و بیت‌های این شعر، به جان می‌نشیند:

یکی طفل، دندان برآورده بود	پدر سر به فکرت فروبرده بود
که من نان و برگ از کجا آرَمش؟	مروّت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن، نزد جُفت ^۲	نگر تا زن او را چه مردانه گفت
مخور هول ابلیس تا جان دهد ^۳	همان کس که دندان دهد نان دهد
تواناست آخر خداوند روز	که روزی رساند، تو چندین مسوز
نگارندهٔ کودک اندر شکم	نویسندهٔ عمر و روزی است هم

سعدی می‌گوید: **دلهرهٔ نداری، وقتی که فرزند داری، دام شیطان است.** این حکمت را از قرآن گرفته: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ.» اصلاً کارش وعدهٔ تنگ‌دستی است. همیشه می‌ترساند و دوستدارانش را همراه خودش می‌کند: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ.»^۴ حالا مقایسه کنید با وعدهٔ خدا: «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا.» پس گاهی شیطان از راه منطق وارد می‌شود! ولی خدا حساب کارش جداست.

۱. محمد علی اسلامی ندوشن، چهار سخنگوی وجدان ایران، بخش «سعدی؛ آموزگار ضمیر خودآگاه ایرانیان».

۲. جفت: همسر

۳. دچار این ترس شیطانی نشو که: «بچه می‌میره.»

۴. آل عمران، ۱۷۵.

جامعه گُند است، آقا زودتر!

افتاده‌اید توی ترافیک. بعد از مدتی معطلی، رسیده‌اید به نقطه گره. دیده‌اید پیرمردی پشت فرمان نشسته و دارد حلزون وار می‌راند. بقیه هم قطار شده‌اند پشت سرش و یکی یکی دارند خط عوض می‌کنند. خب، چه لزومی دارد این نور چشم همه ما خودش بنشیند پشت رُل؟ الان وقت رانندگی ایشان است؟ بله، حق دارد؛ چون شاید کسی را ندارد که عصای دستش باشد.



حالا شما این بی‌عصای دست‌ها را ضرب در هزار بکنید؛ یعنی مثلاً تصور کنید در سال ۱۴۳۰ بیش از ۳۰ درصد جمعیت را ما پیرمردها و پیرزن‌های بی‌عصای دست تشکیل دهیم! **همه‌اش راه‌بندان درست می‌کنیم:** یا در خیابان، یا در بیمارستان، یا در اقتصاد مملکت، یا در عرصه فرهنگ، یا در محیط زیست یا هر جا که فرمانش دستمان جا مانده باشد! نمونه‌اش همین الان هم هست: برخی مدیران سال خورده، تا می‌آیند به نیازهای مجموعه تحت مدیریتشان واکنش نشان دهند، چند سال همه را معطل می‌کنند!

اگر ما الان عصای دست پدرها و مادرهای سال خورده مان هستیم و با نیروی جوانی، کارهای میدانی و عملیاتی را چُست و چابک پیش می‌بریم، باید برای آینده خودمان هم همین فکر را بکنیم. آینده وقت آسودگی ماست، نه زمان رانندگی مان! امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «وَمِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِ»^۱ (بخشی از خوشبختی انسان به این است که فرزندی کمک‌حال داشته باشد). فراموش نکنیم فرزندانمان ضامن فردای زندگی مان هستند.

۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲.

سری که درد نمی‌کند، دستمال چرا؟!

بچه چیه؟ مابه استراحت نیاز داریم. بچه شرّه، شلوغه،
دردسره! تو خونه‌ای که ونگ‌ونگ بچه باشه، نمی‌شه دو
دقیقه آروم گرفت. زندگی‌های امروز همین جوری‌ش پر
از دوندگی و اضطرابه؛ دیگه این وسط حوصله هیولاهای
دهه‌نودی و دهه‌دو صفری رو نداریم.



یک سؤال: آرامش شما را هر سروصدایی به هم می‌زند؟ یا بین این همه آلودگی صوتی، فقط تحمل صدای بچه‌تان را ندارید؟! خدای نکرده کلاً اعصاب ندارید یا اینکه میانه‌تان با بچه‌تان شکرآب شده! حق بدهید تعجب کنیم. آخر پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «أَطْلُبُوا الْوَلَدَ وَالْمَسْوَةَ، فَإِنَّهُ قُرَّةُ الْعَيْنِ وَرِجَانَةُ الْقَلْبِ.»^۱ (فرزند بخواهید و جدی هم بخواهید؛ چراکه مایه روشن چشم و شادی قلب است.) اینکه این همه آلودگی صوتی را به هیچ بینگاریم و برویم سراغ حذف نور چشم و شادی قلبمان، کمی عجیب است.

بیاید از یک زاویه دیگر ماجرا را ببینیم. شما از سروصدای بچه کلافه می‌شوید. باشد؛ اما ایجاد محدودیت راه حلش نیست. **بچه‌ها باید سرشان «با هم» گرم باشد تا صبح و شب به پروای ما نیچند.** بچه می‌خواهد با هم تیپ خودش هم بازی باشد. وقتی هم قد و قواره‌اش را پیدا نمی‌کند، بهانه می‌گیرد و سربه‌سر پدر و مادرش می‌گذارد. قدیم‌ها یادتان هست چه می‌کردیم؟ صبح تا شب مشغول بازی با هم سن و سال‌های خودمان بودیم. یا توی کوچه بودیم یا داخل خانه یکی از رفقایمان با بقیه بچه‌ها. پدر و مادرهایمان هم سرشان به زندگی‌شان بود. خیلی از سروصداها بچه‌های کوچک‌تر هم به واسطه حضور بچه‌های بزرگ‌تر رفع و رجوع می‌شود. اگر باور ندارید، بروید دوروبرتان خانواده‌های پُر بچه و روابط بچه‌هایشان را نگاهی بیندازید.

اگر کاری برای ما آدم‌ها لذت نداشته باشد که اصلاً سراغش نمی‌رویم. ما هر کاری می‌کنیم، مستقیم یا غیرمستقیم دنبال لذتی هستیم از آن. درست نیست؟

۱. طبرسی، مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۸۰، ح ۱۶۶۵.



می‌دانستید بعد از نیازهای اولیه در سلسله مراتب نیازهای مازلو، نیازهای روانی قرار دارد که اولینش نیاز به محبت است؟ **لذت‌های بچه‌داشتن بهترین پاسخ برای نیاز محبت است.** تا حالا کودکان نوازشتان کرده است؟ تا حالا صدایتان کرده و گفته «بابا جون» یا «مامانی» که دلتان آب شود برایش؟

تا حالا توی بغلتان خوابش برده که دلتان برایش پر بکشد؟ تا حالا بچه حمام‌رفته در حوله تحویل گرفته‌اید؟ محمد بن عبدالله علیه السلام می‌فرماید: «الْوَلَدُ لِلْوَالدِ رِجَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ يَسْمُهَا.»^۱ (فرزند برای پدر، گلی خوش‌بو از جانب خداوند است که آن را می‌بوید.)

اولین‌های بچه‌ها شیرین است: اولین کلمه‌ای که می‌گوید، اولین غذایی که می‌خورد، اولین قدمی که برمی‌دارد و... تا حالا بچه‌تان برایتان از خنده ریشه رفته است؟ این لذت‌ها را کجا می‌توانید بچشید جز با فرزند خودتان؟ **عمیق‌ترین لذت‌های روانی را انسان‌ها با بچه‌هایشان می‌چشند.** برای همین شیرینی فرزند است که فرزندان‌ها با همه زحمتهایی که بچه اول برایشان داشته، دوباره تمایل می‌یابند به آوردن فرزند جدید تا باز هم این لذت‌ها را بچشند. **خلاصه که در دیگ ازدواج، بچه نمک غذاست و زندگی بی او هم سنگ عزا!**

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۹۸، ح ۶۸.

تربیت بهتر شود، وقتی که بچه کم شود

نشنیدین می‌گن هرچی بچه کمتر باشه، تربیت بهتره؟! منم می‌خوام خیلی دقیق و متمرکز بچه‌م رو تربیت کنم تا تربیتش درست از آب دربیاد. آخه همه می‌دونن که تربیت، کار حساسیه و باید با حوصله و دقت انجام بشه و هزارویک ریزه‌کاری داره. من که چندتا بچه رو نمی‌رسم تربیت کنم! بذارین کار خودم رو بکنم، سر جدّتون!



باور کنید مفهوم «تربیت» این قدر پیچیده و دست نیافتنی نیست! بیایید چشم‌ها را بشوئیم و تربیت را جور دیگر ببینیم. معنای تربیت این نیست که بشویم نگهبان بچه و حرکاتش را زیر نظر بگیریم. **تربیت یعنی کمک کنیم کودک سیر طبیعی رشدش را طی کند.** یعنی سنگ‌های سر راه رشدش را برداریم و بگذاریم سنگ‌ریزه‌ها را خودش چاره کند. یعنی اگر می‌خواهد بازی کند، امکان بازی کردنش را فراهم کنیم تا آسیب نبیند و با بازی، رسم زندگی بیاموزد. اتفاقاً باید تسهیلگر بازی فرزندان باشیم و برویم مثلاً چند تا بازی حرکتی هم یاد بگیریم و خودمان با او بازی کنیم و در ضمن بازی، دنبال رشد فکری‌اش باشیم. ببینید نداشتن تعریف دقیق از تربیت، ممکن است ما را به چه رفتارهایی بکشاند که بیشترشان مانع رشد کودک است!

بعضی‌ها فکر می‌کنند تک‌فرزندی فرصت بیشتری برای تربیت آن یک فرزند برایشان فراهم می‌آورد! چرا حواسشان نیست که نور متمرکز فقط چشم را می‌زند؟! نور باید پخش باشد، مگر نه؟ **تمرکز بیش از حد، وسواس می‌سازد و ساز رفتارهای طبیعی طفل را ناکوک می‌کند.** کودک باید در سایه نظارت ما رشد کند، نه اینکه زیر ذره‌بین ما آتش بگیرد!

بهترین روش تربیت، تربیت بین‌فرزندی است: **تربیت کودک با کودک.** شاید برای همین است که بر سر زبان‌هاست: «بچه یکی‌ش کمه، دو تاش غمه، سه تاش خاطرمعه!» در فضای چندفرزندی، توجه ما معطوف نظارت کلی بر تعاملات فرزندان است و بازی‌ها و کودکی‌ها و درگیری‌ها و دعوای و صلح‌های بچه‌ها با هم، آن‌ها را رشد می‌دهد. در واقع ما باید محیط خانواده را تربیت کنیم و نه تک‌تک فرزندان را.^۱

۱. البته توجه داشته باشید و توجه دارید که تربیت فرزندان این جور نیست که انسان هر یک بچه‌ها را بخواهد [که] مثل یک شاگرد معنی جلو [بیایند]، دعوتشان کند، بهشان حرف بزند [و] تربیتشان کند، نه! بعضیها می‌گویند که: «شما می‌گویید فرزند زیاد [داشته باشید]! خب اگر زیاد شدند در خانه، تربیتشان نمی‌توانیم بکنیم.» این حرف غلط است. تربیت فرزندان تربیت تک‌تک فرزندان نیست، تربیت محیط خانواده است. محیط خانواده که خوب بود، چه بچه یکی باشد چه پنج تا باشد، فرقی نمی‌کند. خوب تربیت می‌شوند. به طور طبیعی، به طور غالب خوب تربیت می‌شوند

(رهبر معظم انقلاب، شرح حدیث اخلاق، ۱۳۹۵، آذر ۱۵، در: farsi.khamenei.ir/video-content?id=۳۵۲۶۷).



اصلاً یک نکته مهم‌تر! می‌دانستید بیشترین اثر تربیتی بر بچه‌ها را خود بچه‌ها دارند؟ این ثابت شده که شخصیت بچه‌های کوچک‌تر را بچه‌های بزرگ‌تر شکل می‌دهند، نه پدر و مادرها. این یعنی فرزند بزرگ‌تر هر طور بار آمده باشد، بچه بعد هم تا حد زیادی همان طور بار می‌آید. منظورمان این است که اگر شما بچه اول را درست و متعادل تربیت کرده باشید، نباید نگران بچه‌های بعد باشید؛ چون به صورت خودکار و در فرایندی طبیعی، بار تربیت بچه‌های بعدی گردن بچه‌های قبلی است و پدر و مادر می‌توانند راحت‌تر به باقی دغدغه‌های زندگی برسند.

بدترین نوع تربیت هم همیشه تربیت مستقیم بوده است. با روش تربیت مستقیم، کودک سرخورده می‌شود و بالاخره خودش را در «مدرسه نامرئی» نام‌نویسی می‌کند تا در جمع‌های دوستانه، آنچه را در تربیت مستقیم از آن نهی شده، بیاموزد و تجربه کند و از او امر همیشگی والدین سرپیچی کند! مراقب باشیم با سوء تفاهم درباره «تربیت بهتر» و «مزیت تربیت مستقیم» و «تمرکز بر تربیت»، ابرهای باران زای وجود فرزندان را از سرزمین وجودش نرانیم و آینده فرزندان را گرفتار خشک‌سالی نکنیم! از ما گفتن بود.

ما خود هنوز اولِ راهِ نرفته‌ایم

من که خودم صد تا اشکال دارم، چطور می‌خواهم بچه تربیت کنم؟! حتی «عقل سلیم» هم می‌گه: من باید اول خودم رو تربیت کنم! آخه من هنوز توی بچه بزرگ کردن، خامم. لازمه خودم رو تقویت کنم، اعتماد به نفس پیدا کنم، به قول معروف «بررذایل اخلاقیم فائق بیام»، از این چیزهای که بهشون می‌گن «سجایای اخلاقی» کسب کنم، اون وقت اگه صلاحیتش رو پیدا کردم، نوبت تربیت بچه می‌شه. غیر از اینه؟!



اولاً فرزند بنده ای است خدای را، غمش مخور. مگر تربیت فرزندان ۱۰۰ درصد به گردن ماست؟ بذر داخل گلدان را فقط باید آبیاری کرد. طبیعت بذر کار خودش را می کند و جوانه خواهد زد. ما که نمی توانیم به زور بذر را سبز کنیم! اگر به دانه فشار بیاوریم که زودتر جوانه بزند، می میرد. «**تربیت مستقیم**» **کودکان هم در واقع ضد تربیت است؛ چون اثر وارونه می گذارد.** فرزندان ما همانی می شوند که ما پدر و مادرها هستیم. اگر می خواهیم کاری بکنیم، باید الگوهای خوبی برای فرزندانمان باشیم و البته که زمینه رشد آن ها را فراهم سازیم.

ثانیاً می خواهیم الگوی خوبی برای بچه هایمان باشیم؟ باید تمرکز کنیم بر اصلاح و رشد خودمان؛ ولی مگر چقدر می توانیم شخصیتمان را تغییر دهیم؟ **اصلاح شخصیت کاری است دقیق** و به صبوری نیاز دارد و به این راحتی ممکن نمی شود. خداوند هم از مادر حد توانمان خواسته است. همه انسان ها نقایصی دارند و انسان های بی عیب و نقص فقط اهل بیت علیهم السلام هستند. چه توقع داریم؟ نمی شود چوب لای چرخ زندگی بگذاریم که حرکت نکنند تا ما شخصیتمان را اصلاح کنیم و مثلاً بعدش بچه دار شویم!

ثالثاً می گویند زن و شوهر بچه اند، تا وقتی پدر و مادر شوند. **خود فرزند داشتن بهترین فرصت را برای اصلاح شخصیت و خودسازی ما فراهم می کند.** با بچه داری است که بسیاری از جوانب وجودی ما تربیت می شود. تعامل با کودک کمک می کند صبور شویم، بهتر گوش دهیم، محبت ورزی کنیم، از خودمان برای دیگران بگذریم، آینده نگر باشیم و... بچه داشتن رفتن داخل گود است و تا داخل گود نرویم، با ضعف هایمان پنجه در پنجه نمی شویم و نمی توانیم پشت آن ها را به خاک بمالیم.

بچه داره بیچاره؛ آن هم به مقادیر زیاد!

همسایه مون چهارتا بچه داره بنده خدا! نمی دونین چقدر
 سخته! دل آدم براشون می سوزه. همسایه ها یک طوری
 نگاهشون می کنن. این همه جمعیت کجا با فرهنگ
 شهرنشینی می سازه آخه! بی کلاسیه اصلاً.



در سال‌های اخیر ذهنیت ما ایرانی‌ها این شده که «خانواده آرمانی» خانواده‌ای است که دو تا بچه دارد، یک دختر و یک پسر که قشنگ جنسمان هم جور باشد. خانواده‌ای که به این نقطه می‌رسد، در نگاه مردم به پایان راه فرزندآوری رسیده است.

اما آیا ما همیشه این طور فکر می‌کرده‌ایم؟ بیست سال پیش و قبل‌تر از آن، خانواده ایرانی هرچه پرتعدادتر بود، احسنت و ماشاءالله بیشتری داشت. خیلی وقت از زمانی نمی‌گذرد که می‌گفتیم **«هرچی دست توی سفره بیشتر باشه، سفره بابرکت‌تره.»** ما باور داشتیم و داریم که «دولت

در آن سراسر است که از کودکان پُر است.»

جالب است که خانواده‌های پرجمعیت، در بسیاری جوامع، همین الانش مایه فخر و مباهات‌اند؛ مثل بسیاری از کشورهای غربی، چین، هند، جوامع عربی و مخصوصاً خانواده‌های یهودی در سرتاسر دنیا! اصلاً همین الان در عشایر خودمان خانواده‌های پرجمعیت شأن اجتماعی بهتری دارند و کارکردهای اقتصادی بهتری. در خانواده‌های بلوچ هم پرجمعیت بودن خانواده پسندیده است. پس اگر بگوییم کوچک شدن خانواده اصالت ندارد، بیراهه نگفته‌ایم.

بیاپید نتیجه بگیریم ممکن است برخی برداشت‌های فرهنگی اصالت نداشته باشد و در مقاطع مختلف عوض شود. بماند که در این روزگار، صاحبان سرمایه و قدرت، بنا به اهداف خود، گفتمان‌های فرهنگی را مدیریت می‌کنند یا سلیقه عمومی جامعه را تغییر می‌دهند و از کجا معلوم که این حس باکلاسی، احساسی ساختگی و مصنوعی نباشد؟!



می‌دانستید کهن‌الگوی همهٔ مردم دنیا این بوده که خانوادهٔ بزرگ نعمت است؟ می‌دانستید برکت در خانه‌ای است کودکان در آن باشند؟^۱ یا می‌دانستید بنا به تعریف سازمان جهانی جمعیت،^۲ **خانوادهٔ کامل^۳ خانواده‌ای است که همهٔ روابط خانوادگی را تجربه کند:** خواهری، برادری، پدری، مادری، فرزندی. این خانواده باید دست‌کم چهار فرزند داشته باشد. در آینده هم، فرزندان این چهار فرزند می‌توانند عمو و خاله و عمه و دایی داشته باشند.

این‌ها را گفتیم که نتیجه بگیریم حتی اگر برچسب بی‌کلاسی به کسی خورد، خیلی جای نگرانی ندارد؛ چون با بادی کنده خواهد شد! باید به راهی برویم که عقل و شرع تأییدش می‌کند و سرنوشت خودمان را دست این و آن ندهیم. مردم همیشه حرف می‌زنند. با حرف مردم که نمی‌شود زندگی خودمان را تنظیم کنیم. درِ دروازه را می‌شود بست؛ اما درِ دهن مردم را نه! اگر به راه درست و خداپسند می‌رویم، خودِ خدا پشتمان خواهد بود و ما را از شرِّ حرف‌های بی‌اساسِ برخی افراد بی‌مایه خواهد رهاوند و به ما آبرو خواهد داد.

۱. پیامبر اکرم ﷺ: «بَيْتٌ لَا صَبِيَّانَ فِيهِ لَا بَرْكَهَ فِيهِ.» (متقی هندی، کنز العمال، ح ۴۴۲۵).

۲. iran.unfpa.org/fa

۳. perfect family

مگر «فرزند کمتر، زندگی بهتر» نبود؟!

بیست‌سی سال قبل، یه هو بچه داشتن بد شد! از کوچک و بزرگ، همه شروع کردن به بدگویی از فرزند زیاد که «فرزند کمتر زندگی بهتر»! خب تهش چی شد؟ الان نظرشون عوض شده! می‌ترسم بچه بیاریم، باز دو روز دیگه بگن چرا بچه آوردین! حس موش آزمایشگاهی رو دارم!



ممکن است نهادهای حاکم گاهی به عللی خطاهای راهبردی بکنند؛ اما اگر ما هوشیار باشیم، بالاخره راه درست را خواهیم شناخت و به بیراهه نخواهیم رفت. در کنار عقل، راهنمایی دین و ائمه علیهم السلام نیز در دسترس ماست و حاصل جمع این دو می شود انتخاب مسیر درست. حرف این است که **فرزندآوری توصیه شرع و راهبرد عقل است** و هرکس ضد آن را ترویج کند، آشکارا بر خطاست. ماییم که باید هوشیار باشیم و در برابر حرف های مخالف عقل و شک و شبهه ها در آموزه های شرع، از راه درست خارج نشویم و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قدر و ارزش فرزندآوری را زیر پا نگذاریم: «وَلَمَوْلُودٌ فِی أُمَّتِی أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا ظَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ.»^۱ (یک مولود در امتم، برای من محبوب تر است از آنچه خورشید بر آن می تابد).

نکته دیگر: آیا طرح اشتباه «تحدید موالید» که از سال ۱۳۶۸ اجرا شد، افراد را مجبور می کرد فرزند نیاورند؟ نه. تحدید موالید طرحی تشویقی بود و نهایتاً ممکن بود زحمّت داشتن فرزندان جدید را بیشتر کند، نه اینکه «مانع» فرزندداشتن شود. این طرح در واقع فرهنگی نادرست ساخت؛ اما ما موش آزمایشگاهی این طرح نبودیم.

این را هم اضافه کنید که جلوی ضرر را از هر جا بگیریم، منفعت است. اگر خواسته یا ناخواسته گرفتار شدیم به «فرزند کمتر»، الان که همیده ایم خطاست، باید برای سی سال آینده مان برنامه بریزیم و مراقب باشیم کم فرزند ی امروز موجب افسوس فردایمان نشود.

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

بچه‌ها مانع رشدش شده‌اند

رفیقم سه تا بچه داره. زن و شوهر صبح تا شب درگیر همین‌هان. مگه فرصت می‌کنن به خودشون برسن؟! نه کلاسی چیزی می‌رن، نه توی هیچ برنامه‌ای شرکت می‌کنن، نه ورزشی، نه تفریحی، نه هیچی. خانمش هم کارشناسی ارشد رو تموم کرد و ولش کرد. خب این سرنوشت منم هست حتماً دیگه. بازم بچه بیارم که نه بتونم درسم رو تموم کنم، نه توی جمع‌های فرهنگی برم، نه رشد کنم؟



انسان هدفمند می‌داند به کجا می‌رود، راهش را و هدفش را می‌شناسد و برای رد شدن از موانع نیز پیش‌پیش فکری می‌کند. حتی در برخورد با حوادث احتمالی هم، آن قدر انعطاف دارد که دوباره به مسیر برگردد.

فرزندداشتن مسئولیت‌آور است و زمان و انرژی می‌طلبد. این قبول. اما فرزند و نسل در کفۀ ترازوی اهدافتان چه وزنی دارد؟ **آیا وزن متناسب با این مسئولیت را به آن داده‌اید؟** ادامه تحصیل یا فعالیت‌های فرهنگی چه؟ فرض کنیم وزن فرزندپروری ۲۰ درصد کل اهدافمان باشد و وزن ادامه تحصیل یا فعالیت فرهنگی مان هم ۲۰ درصد. اگر این‌طور باشد، هر مقدار که برای فرزندپروری وقت اختصاصی بگذاریم، پایه‌پایش برای ادامه تحصیل یا فعالیت فرهنگی مان وقت خواهیم گذاشت. حرف این است که باید در هدف‌گذاری مان متناسب با ارزش هر کار، وقت اختصاص دهیم.

نکته دیگر این است که با به کارگیری ابزارها و فنون مختلف می‌توانیم وقت‌مان را بهینه‌تر استفاده کنیم. مثلاً می‌توانیم برخی فعالیت‌های فرهنگی را غیرحضور و مجازی انجام دهیم یا فرزندانمان را در برخی فعالیت‌ها همراه کنیم.

نکته سوم هم این است که در نگاه بلندمدت، فرزندان بزرگ‌تر ما می‌توانند کمک‌کارمان باشند در کارهای زندگی و نیز نگهداری فرزندان کوچک‌تر. این البته به نوع تربیت ما و شکل‌دهی محیط خانوادگی مان بستگی دارد.

در نهایت باید گفت فرزند بیشتر مسئولیت بیشتری دارد؛ اما این به معنای اختصاص زمان چند برابر یا فعالیت بسیار بیشتر و تعطیل شدن بقیه زندگی نیست؛ **بلکه توانایی مدیریتی بیشتر لازم دارد و دقت و تمرکز بهتر.** بسیاری افراد توانسته‌اند با داشتن فرزندان، سیر علمی خود را ادامه دهند و به افتخارات و مراتب علمی عالی‌تری دست یابند.

من که کلفت نیستم

من زنم؛ اما کلفت که نیستم! قبول که مادری جزو طبیعت و فطرتمه؛ اما نمی‌خوام صبح تا شب، بشورو بساب کنم. بیشتر از این یک بچه اگه بیارم، زندگی‌م قفل قفل می‌شه. به نظرم درست نباشه زن رو محدود کنیم به بچه‌داری!



اینکه خود را محدود به موقعیت فعلی مان ببینیم یا مسئول در برابر آن، بستگی دارد به باورها و جهان بینی مان. ما انتخاب می کنیم چه مقدار و چه مسئولیت هایی داشته باشیم. مادری هم مثل همسری است که ناشی از انتخاب ما بوده و مسئولیت هایی برایمان آورده. این مسئولیت مزایای فراوان برای ما داشته و به زحمات و تلاش هایی هم نیاز داشته است.

بله، خانه داری یکی از زحمات هایی است که بیشتر بارش را خانم ها در زندگی مشترک به دوش می کشند. اما آیا این به معنای آن است که مثلاً **مرد خانواده نباید مشارکت کند؟** در زندگی مشترک باید با گفت و گو، فضای مشارکت همسری را مدیریت کنیم و پیش ببریم. تقسیم کارها یکی از راه حل هایی است که تمام وقت خانم درگیر امور منزل نشود. دیگر اینکه می توانیم با راهکارهایی، کارها را بهینه تر انجام دهیم. مثلاً با مقداری دقت در استفاده از ظروف می توانیم تعداد ظروف مصرف شده در هر وعده غذایی را مقداری کمتر کنیم؛ با شستن آن ها بلافاصله پس از صرف غذا، زمان شست و شو را کاهش دهیم؛ با نوبتی کردن شستن ظرف ها بین والدین و فرزندان بالای هفت سال، بعضی وعده های سبک را واگذار کنیم و... .

ببینید. **مدیریت امور منزل یک مهارت است** که با مقداری آموزش و فکر و برنامه ریزی و نظم، سبک تر و راحت تر انجام می شود.

بچه‌های بیشتر، درگیری ما بیشتر

هر بچه‌ای یه سهمی از وقت پدر و مادرش رو می‌گیره. شما همین وقت رو ضرب کن به تعداد بچه‌ها: اگه یه بچه سه ساعت توی روز رسیدگی بخواد، دو تا بچه می‌شه شیش ساعت و سه تا نه ساعت و چهار تا دوازده ساعت! یعنی دیگه خواب و استراحت و... تعطیل! جون می‌مونه برای آدم؟! بالاخره آدم زنده باید به خودش هم برسه یا نه؟



قطعاً هر فرزند سهمی از زندگی ما را می‌گیرد؛ اما اینکه سهمش چقدر باید باشد، جای بررسی دارد. ما زمانمان را جداجدا در اختیار فرزندانمان قرار نمی‌دهیم؛ بلکه در کنار کارهای روزمره، با فرزندان و دیگران هم ارتباط داریم، می‌گوییم و می‌شنویم و امور منزل را رتق و فتق می‌کنیم و...
زمان رسیدگی به فرزندان با دیگر فعالیت‌های روزمره هم‌پوشانی دارد. کلاس خصوصی که نیست! زمان لازم برای رسیدن به دو فرزند، دو برابر زمانی نیست که باید برای یک فرزند صرف کنیم.

نکته بعد اینکه حضور فرزندان بیشتر مایه تسهیل امور و صرف زمان کمتر نسبت به هر فرد می‌شود؛ چون فرزندان خودشان کمک‌حالی ما در رسیدگی به امور منزل خواهند بود و فرزندان بزرگ‌تر به فرزندان کوچک‌تر کمک می‌کنند.

خانواده‌های پرجمعیت خودمان در گذشته را ببینیم. بیست‌سی سال قبل این قدر امکانات رفاهی مانند ماشین لباس‌شویی و خودروی شخصی و... بود؟ تعداد فرزندان بیشتر نبود؟ برای همه چیز نباید در صف می‌ایستادیم و کوپنی کالاهای اساسی مان را تهیه می‌کردیم؟ خانواده‌ها برای درآوردن مخارج خانه، قالی بافی نمی‌کردند؟

نسبت به آن زمان، الان بیشتر در رفاهیم؛ اما وقت کمتر می‌آوریم. خانواده‌ها کوچک‌تر شده است و کارهای یدی به دستگاه‌هایی مثل جاروبرقی و غذاساز سپرده می‌شود. چرا امروز این قدر وقت کم می‌آوریم؟ شاید سبک زندگی مان در گذشته نسبت به الان بهتر بود؟ مگر نه؟ در گذشته روزی چند ساعت پای تلفن بودیم؟ چقدر در شبکه‌های مجازی بودیم؟ چقدر پای تلویزیون و قهقهه تلف می‌شد؟ اگر به زندگی خود نگاه از بالا بیندازیم و قطعات پازل زندگی مان را سر جایش بگذاریم و دست سارق‌های زمان را از زندگی مان کوتاه کنیم و هدفمند و بابرنامه باشیم، مطمئناً ساعت‌ها وقت برای رسیدن به خودمان و رشدمان اضافه می‌آوریم.

اختلافات است در جایی که جمعی جمع شد

اگه یه گله آدم یه جا جمع بشن، هی نمی‌زنن توی سروکله هم؟ خانواده بزرگ‌تر یعنی گیس و گیس‌کشی بیشتر. اختلاف نظر بین دو نفر بیشتره یا بین چهار نفر؟ بهتر نیست سری رو که درد نمی‌کنه، دستمال نبندیم و الکی با آوردن بچه‌های بیشتر برای خودمون آینده پردردسرتتر نسازیم؟ من که می‌گم این منطقی‌تره.



اگر گروهی انسان نامرتبط با هم را به اجبار دور هم گرد آوریم که منافع مشترکی ندارند، بعد از گذشت مدتی، از سر بیکاری و بر اثر دست و پاتنگی و... به پروپاچه هم می پیچند و شاید درگیر شوند؛ اما همین تعداد یا چند برابر این تعداد **وقتی هدف مشترکی داشته باشند، با هم می سازند** و بار هم را برمی دارند و دل هم را به دست می آورند و با هم در آن مسیر مشترک پیش می روند.

چه مثالی بهتر از پیاده روی اربعین با بزرگ ترین اجتماع دل ها در تاریخ بشر! میلیون ها انسان که نسبتی ندارند، ده ها کیلومتر مسیر را با هم می پیمایند و بعد در شهری کوچک جمع می شوند. تعارض منافع در کار نیست؟ جا تنگ نیست؟ نباید در صف بایستند؟ چه می شود که این اجتماع عظیم به صلح آمیزترین شکل برپا می شود؟

خانواده از دحام تن ها نیست؛ اجتماع دل ها است. اعضای خانواده به هم دل بسته اند و پای در مسیری مشترک نهاده اند. منافع کلی اعضای خانواده مشترک است و اگر اختلاف نظری باشد، در جزئیات است. این اختلاف نظر سطحی را نباید در درس دید! این ها کلاس درس است برای تعاملات جدی تر انسانی. خواهی که با برادری بر سر عروسی دعوا دارد، یاد می گیرد چطور محبت کند، چطور با محبت عزیزش را شیفته و رام و آرام کند، چطور حقش را بگیرد و... این اختلاف ها درس زندگی و سازش است.

البته پدر و مادر باید محیط خانواده را طوری پیش ببرند که فضا آرام و منطقی شکل بگیرد و فرزندان پیاموند با رواداری و بردباری و دلداری زندگی کنند. برای تقویت این مهارت ها لازم است پدر و مادر برای مطالعه دوسه کتاب آموزشی و مشورت گرفتن و آموزش دیدن و گفت و گو با هم، زمان بگذارند و مسیر زندگی را ترسیم کنند.



آمارهای درنگ آور درد آور





ایران از اولین کشورهایی بود که سیاست‌های کنترل جمعیت را اجرا کرد و از همان سال ۱۹۸۹ که روز ۱۱ جولای به‌عنوان روز جهانی جمعیت نام‌گذاری شد، با مداخله تأمل برانگیز نهادهای بین‌المللی اولین اقدامات ملی خود برای کاهش رشد جمعیت را آغاز کرد. پس از پایان دفاع مقدس، دولت وقت سیاست «تحدید موالید» را اعلام کرده و در پی‌اش برنامه‌های تنظیم خانواده را به مرحله اجرا درآورد.

در مطالعه کارشناسی تحولات جمعیت کشور، گزاره‌هایی به‌دست می‌آید که حاوی پیام‌های هشداردهنده است و به‌معنی به‌صدا درآمدن زنگ خطر برای جمعیت کشور.

نرخ باروری از ۶/۵ فرزند به‌ازای هر زن در سال ۱۳۶۵، تا پایان سال ۱۳۹۹ به ۱/۶ فرزند به‌ازای هر زن سقوط کرد و این روند نزولی همچنان تداوم خواهد داشت. این درحالی است که حداقل میزان نرخ باروری برای ثابت ماندن جمعیت یا همان نرخ جایگزینی ۲/۱ تا ۲/۲ فرزند به‌ازای هر زن است. همچنین براساس آمارهای موجود، در حال حاضر، ایران کمترین نرخ باروری دنیای اسلام را دارد. نرخ رشد جمعیت کشور نیز از ۳/۹ درصد در سال ۱۳۶۵ به ۱/۲۴ درصد در سال ۱۳۹۵ تنزل پیدا کرد و در وضع کنونی تا پایان سال ۱۳۹۹ نرخ رشد جمعیت کشور برای نخستین بار در تاریخ ایران به حدود ۱/۶ درصد سقوط کرده است. بدیهی است با تداوم روند کنونی در حدود سال‌های ۱۴۲۰ نرخ رشد جمعیت کل کشور صفر خواهد شد و پس از آن با منفی شدن نرخ رشد جمعیت سالانه، از جمعیت کل کشور کاسته خواهد شد.

مطالعات جمعیتی اثبات می‌کنند که طی سالیان آینده روند سالمندی جمعیت ایران با سرعت و شدت بیشتری تداوم خواهد داشت و **در آینده نزدیک، ایران با پدیده سالمندی قطعی جمعیت روبه‌رو خواهد شد.** یکی از نتایج تأمل برانگیز پژوهش‌های تحولات سالمندی این است که هم‌اینک نرخ رشد جمعیت سالمندان کشور بیش از سه برابر میانگین نرخ رشد جمعیت کل کشور است و باید به‌زودی منتظر پدیده‌ای تحت عنوان سونامی سالمندی در ایران باشیم. همین آمارها حاکی از آن هستند که تا سه دهه آینده ۱۰ درصد سالیان‌خوردگی جمعیت ایران به بیش از ۳۰ درصد افزایش خواهد یافت.



روند تغییرات شاخص‌های جمعیتی کل کشور

شاخص	۱۳۶۵	۱۳۹۵	۱۳۹۹
نرخ رشد جمعیت (درصد)	۳/۹	۱/۲۴	۰/۶
نرخ باروری کل (فرزند)	۶/۵	۱/۸	۱/۶
نرخ سالمندی (درصد)	۵/۲	۸/۵	۱۰/۱
تعداد مولید (فرزند)	۲'۲۵۰'۰۰۰	۱'۵۷۵'۰۰۰	۱'۱۰۰'۰۰۰

آمار رسمی سقط جنین در ایران - ۱۳۹۸

انواع سقط جنین	تعداد	درصد
خود به خود (غیر ارادی)	≈ ۸'۰۰۰	۲٪
درمانی (با مجوز پزشکی قانونی)	≈ ۱۲'۰۰۰	۳٪
جناایی (ارادی و بدون مجوز پزشکی قانونی)	≈ ۳۵۰'۰۰۰	۹۵٪
جمع کل	≈ ۳۷۰'۰۰۰	۱۰۰٪

نکته درخور درنگ دیگر اینکه تعداد تولدها که به واسطهٔ فرزندآوری متولدان دههٔ شصت در حال افزایش بود، پس از حدود ۲۰ سال روند کاهشی پیدا کرده است و افزون بر اینکه سیر کاهشی تولدها زودتر از پیش‌بینی‌ها در ایران آغاز شد، کاهش مولید را با شیب تندتری آغاز کرده‌ایم و این یعنی سرعت کاهش تعداد تولدها فراتر از الگوهای آینده‌نگاری بوده است.

در پدیدهٔ سقط‌جنین نیز آمارهای بسیار نگران‌کننده‌ای منتشر شده است: سالانه بیش از یک‌سوم کل مولید کشور، به واسطه این پدیدهٔ غیرانسانی و نامشروع، کشته می‌شوند.



روضه‌های خانوادگی





داستان کربلا، داستان عاشقانه‌های خانوادگی است: داستان پدری که همسر و فرزندانش را زیر پر کشید و پا به مسلخ خون گذاشت؛ داستان خواهری که دست انداخت زیر بازوی برادری و سینه سپر کرد؛ داستان برادری که به پای برادری محکم ایستاد و تا دست و چشم و سر نداد، از پا ننشست.

کربلا داستان پادشاه غریبی است که لشکرش، دختر سه ساله و طفل شش ماهه و زن و همسرش بودند؛ مردی که مردهای لشکرش، پاره‌های جگرش بودند؛ داستان مردی که پسر اکبرش را فشرد به سینه و گفت: «برای من چند قدم راه برو. می‌خواهم قدوبالایت را، هیکل رشیدت را، که با عشق و جان بزرگش کرده‌ام، نگاه کنم.» مردی که اسب را برای پاره قلبش زین کرد و راهی‌اش کرد که ارباً اربا تحویلش بگیرد؛ بدنی که تکه‌تکه برگشت و پدری که لخته‌های جگر را از دهان پسرش بیرون کشید.

قلب حسین علیه السلام در کربلا صد پاره شد: تکه‌ای را علی اکبر برد، تکه‌ای را حلقوم بریده طفل شش ماهه‌اش که مثل ماهی کوچکی تَلْطَی می‌کرد، تکه‌ای از قلب حسین میان خیمه‌ها سوخت وقتی از گودال چشمش مانده بود به دخترانی که در بیابان می‌دویدند. و آه، آه از کمرش، که شکست با دیدن فرق شکافته عباس و دست‌های بریده و چشم‌های به خون نشسته‌اش! سر حسین را در قتلگاه گرفتند؛ اما قلبش را قبل از آن به خون نشانند، در عزای پسر و برادر و خانواده‌اش.

کربلای حسین

کربلایی خانوادگی بود.

مرد غریبی که لشکرش

دختر و پسر و برادر و خواهرهایش بودند.



اگر خواهرش نبود
داستان غربت و مظلومیت حسین را
که در تاریخ فریاد می‌کشید؟

اگر پسرانش نبودند
جهان چطور قساوت ابلیسیان را باور می‌کرد؟

دختر سه ساله‌ای باید در خرابه‌ها
بر طبل رسوایی یزید زمانه‌اش می‌کوفت
تا مردم، یزیدهای زمانه‌شان را بشناسند.

کربلای حسین
کربلای فرزندان‌ش بود،
تا فرزندانِ آدم چراغ راهی داشته باشند؛
تا فرزندان آدم، با چشم‌هایی باز و قلبی از عشق سرشار
به راهی که راست است، رهسپار شوند و به نور برسند و کامیاب شوند.

کربلای حسین کربلایی خانوادگی بود.

نقش پدر و مادر و دختر و پسر و برادر و خواهر
در گرماگرم عاشورا، آشکارا به چشم می‌آید:



پدر را می‌بینی که به پسرانش می‌بالد.
پسری هم عصای دست پدر بوده
و حالا جانش را برای پدرش داده.

مادری را می‌بینی که به عشق همسرش
فرزندانی بزرگ کرده است غیور و باادب
که نمی‌گذارند خم به ابروی پدرشان بیاید.

برادری را می‌بینی که دل آرام خواهرانش شده
و به سختی دل می‌کند و از خیمه بیرون می‌زند
تا فدای راه پدر شود و اول شهید این خاندان.^۱

خواهری را می‌بینی که در دل سختی‌ها
هم‌دوش و غم‌خوار و پشتوانه برادر است،
آن هنگام که بی‌رمق بر پیکر فرزندش می‌گرید.

**خنکای محبت نابِ خانوادگی‌شان بود که
توانستند آن گرمای سوزان را تاب بیاورند.**

۱. وداع حضرت علی اکبر (علیه السلام) با زنان خیمه.



ترس که بر دل خواهران می نشست،
برادری رگ غیرتش می جوشید
و صدای رجَزَش دشت را درمی نوردید.

برادر که احساس تنهایی می کرد،
برادرانش پشت گرمی او می شدند.

دختران که صدایشان بلند می شد،
پدری آغوش آرامشش را می گشود.

آوار غم و غصه که بر قلب پدر می ریخت،
با دیدن قدرت پسران قوّت قلب می گرفت.

همگی زیر یک خیمه که جمع می شدند،
هیاهوی هول آورِ بیرون بی اثر می شد.

خلاصه، کربلا بود
و خانواده ای که با عشق هم سفر بودند.

افتادن عمود خیمهٔ این خانواده است
که به قلب عالم و آدم آتش می زند.
هر گوشهٔ کربلا نشانی از این خانواده دارد.



علقمه را ببین:

برادری با دست‌های بریده افتاده است
که می‌خواست آرامش قلب حرم باشد.

میدان نبرد را ببین:

پسری با فرق شکافته به خاک افتاده
که می‌خواست عصای دست پدر باشد.

بلندای تل را ببین:

خواهری قد خمیده ایستاده است
که می‌خواست دوش به‌دوش برادر غم‌خوار و هم‌دم برادر باشد.

گودال را ببین:

پدري است دست و پا زده در خون قلبش
که می‌خواست قلب حرم را آرامش باشد.

خانوادهٔ حسین، حسینی بودند و کربلایی شدند.

آری، این تنها راه کربلایی شدن است:

خانواده‌ای حسینی داشته باش و کربلایی باش.



این خانواده را گسترده‌تر هم در نظر بگیرید، کربلا گنجایشش را دارد.
در همین کربلاست که نوه‌ای شبیه پدر بزرگش می‌شود.
پدری هفده فرزندش را به یاری حسینش می‌فرستند.
خواهری هست و نیستش یعنی فرزندانش را فدای برادرش می‌کند.
مادری چهار فرزندش را صدقه‌سری حسین می‌دهد.
زنی همسرش را تشویق می‌کند برای یاری حسین.
مادری سر پسرش را که از تن جدا کرده‌اند، پس نمی‌گیرد.
آرایش لشکر حسین آرایش نظامی نیست.
همه در این لشکر برادرند و خواهر. پدر و مادرند و فرزند.

• عشیره

ما هم قبیله‌توییم. جانمان را می‌دهیم که لشکر آباد باشد. اگر روزی لشکر را زن و فرزندان
تشکیل داده بودند، ما امروز فرزندانمان را برای لشکر تو مهیا می‌کنیم.
فرزند می‌آوریم که هیچ بی‌حیایی نتواند به عشیره‌ علی نگاه چپ بیندازد.
ما فرزندانمان را برای تو مهیا کرده‌ایم. فرزند آورده‌ایم که دیگر کربلا تکرار نشود.
ما می‌جنگیم تا روزی که تمام جهان سپاه شما باشد.



خانواده .

کربلا را ببین. تمام اسلام محمدی خلاصه شده بود در یک خانواده؛ مانند روز مباهله که تمام غیراسلام یک سوايستاندند و خانواده رسول خدا ﷺ سویی دیگر. آری، کربلا خانواده باران است. حسین را کشتند؛ اما واقعیتش این است که میخواستند کل این خانواده را بکشند. میخواستند نسل این خانواده را قطع کنند. شنیده‌اید که؟ در پاسخ حسین که فرمود چرا مرا می‌کشید یک صدا فریاد زدند: «از سرِ بغضِ پدرت، علی!»

پدری .

پدر تمام غم‌های عالم را به جان می‌کشد که آب در دل زن و فرزندش تکان نخورد. امان از آن لحظه که اصلاً آبی نباشد برای تکان خوردن. امان از آن لحظه که پدری فرزندانش را تشنه ببیند، فرزندانش را غرق در خون ببیند. پدرها ایستاده می‌میرند.

یا ابا عبدالله، چه کردند با تو! چه کشیدی آن لحظه که لخته‌های خون را از دهان علی اکبر بیرون کشیدی. چه کشیدی وقتی خون گلوئی اصغر را به آسمان ریختی. فرزندان را قربانی کردی که پدر تمام جهان بشوی، که برای فرزندان آدم پدری کنی.

احساس تنهایی و بی‌کسی در کربلا بعد از عاشورا شروع شد. دیگر حسینی نبود که گرمی دستانش صورت رقیه سه‌ساله را نوازش کند. دیگر پدری نیست که با صدایش قند در دل سکینه آب شود. حالا فقط درد است و رنج. سیلی است و تازیانه.

تا حسین بود، بچه‌ها غم نداشتند. تا حسین بود، دختران به وجود پدری دلگرم بودند که نمی‌گذاشت آب در دلشان تکان بخورد.



• مادری

مادرها را به کربلا نبرید. قلب مادرها از رفتن خاری به پای بچه‌هایشان پاره‌پاره می‌شود. بدن‌های پاره‌پاره را چگونه به مادرها نشان باید داد! رباب را نبرید. امان از دل مادری که تَلَطَّى طفلش را ببیند و شیر نداشته باشد. امان از مادری که به سینه‌اش شیر افتاده باشد، اما دیگر طفلی نداشته باشد. امان از مادری که بالای تل ایستاده باشد و نشستن حرامی را روی سینهٔ پسرش دیده باشد. **مادرها را به کربلا نبرید.** مادرها طاقت ندارند!

• پسری

حسین رو کرد به علی‌اکبر و گفت: «برایم چند قدم راه برو. می‌خواهم راه رفتنت را تماشا کنم.» پسرها راه می‌روند تا دل از پدر ببرند. پسرها می‌بالند که عصای دست پدرهایشان شوند. علی‌اکبر می‌خواست یار و دلدار باشد، عصای دست و سپر جان پدر باشد. **رفت که پسری کردن را یاد پسران دهد،** که همهٔ پسران ادامه‌اش دهند. از پسران مسلمان، تا پسران زینب و پسران اُمّ‌البَینین.

شیرین‌ترین لحظه برای یک پدر و مادر چیست؟ اینکه خدا به آن‌ها فرزندی بدهد و این فرزند مقابلِ چشمان این پدر و مادر بزرگ بشود و به سن جوانی برسد و پدر نگاه به قد و بالایش بیندازد. این می‌شود لذت‌بخش‌ترین لذت‌ها.

تلخ‌ترین لحظه‌ها برای همین پدر و مادر هم این است که همین جوان، جلوی چشم پدر و مادر جان بدهد، دست و پا بزند و پرپر بشود. «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ!» بدون معطلی علی‌اکبرش را روانهٔ میدان کرد. لحظهٔ آخر نگاه مأیوسانه‌ای کرد: «تَنْظَرُ إِلَيْهِ تَنْظَرُ آيِسٍ مِنْهُ وَأَرْحَى عَيْنَهُ.» یعنی علی‌جان، اگر بروی میدان، دیگر بر نمی‌گردد!



خدا لعنت کند آن‌هایی که امام مظلوم را به گریه انداختند! ابا عبدالله در حال تماشای جوانش بود تا اینکه با ضربت تیری از مُنْقِذِ بَنِ مُرّه ملعون، توان دفاع از او سلب شد. علی اکبر بر زمین افتاد، غلغله‌ای تمام میدان را فراگرفت تا جایی که همه تیرها و شمشیرها به یک هدف نشانه می‌رفتند! دیدن این منظره دردناک آن قدر تحملش مشکل بود که راوی می‌گوید: «فَصَاحَ الْإِمَامُ سَبْعَ مَرَّاتٍ آهَ وَأَوَّلِدَاهُ آهَ وَأَعْلِيَاهُ آهَ وَائِمْرَةُ فُؤَادَهُ وَلَدِي قَتَلُوكَ...» امام گریه‌کنان هفت بار صدا زد: «پسرم علی!»

۰ دختری

بعضی جمله‌ها خودش روضه است. همین جمله کافی است: «دخترها بابایی‌اند و پدرها دختری.» دخترها دلشان پرپر می‌زند برای ناز و نوازش پدر، برای یک بوسه برگرفته پدر. دخترها تمام وجودشان را تکیه می‌زنند به وجود پدر. پدر هم دل خوش است به دخترانش. پدر آرام دل دختران است و دختران دل آرام پدر.

دشمن آرام و قرار قلب خیمه‌ها را برده بود. دختران حسین، تا پدر بود، دلشان آرامش داشت. بیخود نبود نمی‌گذاشتند حسین به میدان برود. بیخود نبود که سکینه دلش می‌لرزید از اینکه پدر برود و برنگردد. بیخود نبود عصر روز یازدهم هر کاری کردند، نمی‌توانستند سکینه را از پدر جدا کنند.

مشکلات بعد از عاشورا، از آنجا شروع می‌شد که رشته پیوندی که بین بچه‌ها و تکیه‌گاه‌ها بود، پاره شده بود. بعد از عاشورا، تنها بدن‌ها نبود که پاره‌پاره روی زمین افتاده بود؛ دل‌های دخترکان و کودکان بود که چاک‌چاک شده بود. تاروپود همه آنس‌ها و تن‌ها از هم باز شده بود. و این آغاز ماجرای بود که روز و شب زینب را سوزانده بود. بچه‌های حسین تنها شده بودند و از آن دشوارتر، احساس تنهایی می‌کردند.

سختی ماجرا این بود که **دختران حسین، نه یک دل، که صد دل در کربلا داشتند** و پا به راهی پرماجرا گذاشتند. دخترکانی که تا دیروز جایشان روی دوش عموها و برادرهایشان بود، حالا سوار بر شتری بی‌جهاز بودند و با هر بهانه‌ای تازیانه‌ها می‌خوردند.



• برادری

برادر که داشته باشی، دلت گرم است. پشتت گرم است. برادر که باشد خاطرت جمع است به کسی که همیشه دستش را برای یاریت دراز کرده است.

حسین به برادری عباس دلگرم بود و به نگاه بی‌اعتنائیش به امان نامه. تا عباس بود، حسین محکم گام برمی‌داشت. امان از آن هنگام که کمر حسین شکسته شد: **برادر، بی‌برادر، پشت ندارد.** امان از آن هنگام که برادرش با فرقی شکافته و با دستانی بریده و با چشمانی به خون‌نشسته، به آغوش حسین افتاد. امان از عمود خیمه‌ای که بر زمین افتاد.

• خواهری

قلب خواهر سرزمین غم‌های برادر است. خواهرها عشق برادرها را می‌کشند به شانه. برادری که خواهر داشته باشد، رنج‌هایش تقسیم می‌شود.

خواهری بود در کربلا که فرزندان‌ش را به میدان جنگ فرستاد تا برادرش بی‌سپاه نماند. **خواهری بود در کربلا که قلبش سرزمین غم‌های برادرش بود.**

امان از آن لحظه که خواهری، برادرش را بر خاک ببیند. امان از آن لحظه که برادری افتاده باشد در گودی قتلگاه و سینه‌اش از یک حرامی سنگین باشد. امان از دل زینب!

نوای عطش

آب را بستند که گل‌ها را پژمرده کنند. بله، آب را بستند. چشم‌هایشان را هم بستند بر طفلی شش‌ماهه و دختری سه‌ساله و مادرهایی بی‌تاب که در دل کاروان پرپر می‌زدند. آب را بستند که فرزندان حسین را با تشنگی از پا بپندازند. نمی‌دانستند آن‌ها از عشق و مهر حسین سیراب می‌شوند.



نقشه راه





در فرصت نابِ تبلیغ در دههٔ محرم ۱۴۴۳ بیاییم و متمرکز شویم بر این محور: **انسان‌ها ذاتاً فرزندخواه‌اند.** دلایل عقلی و علمی و شرعی کافی نیز برای استقبال از این برکت الهی وجود دارد؛ اما میل باطنی و تجربه‌های شخصی آدم‌ها کافی است برای تشویق به فرزندآوری و برای ترغیب به تکریم کودکان. بیاییم در این فرصت تبلیغی، در منبرها و سخنرانی‌ها و نوشته‌هایمان، **مخاطبانمان را دعوت کنیم به تفکر در مفهوم «برکت فرزند»** و زمینه را فراهم بیاوریم برای حل مسائل ذهنی آنان. پس زمینهٔ پاسخ‌ها تعالیم اسلام و سیرهٔ معصومان (علیهم‌السلام) است و ابزار اثرگذار شدنش زبان صمیمی و امروزی مردم.

آغاز عمل یا سخن: **نیاز** واقعی و محلی و اکنون مخاطبان
میانۀ عمل یا سخن: تبیین **چرایی** بروز مشکل و رشد آن
پایان عمل یا سخن: بیان **راه‌حل** با شاه‌کلید «برکت‌های فرزندخواهی»



ممنوع ها





آنچه نباید واردش شد یا اینکه باید دست به عصا مطرحش کرد، هر آن چیزی است که مسئله را از مسئولیت‌پذیری اجتماعی خود فرد خارج می‌کند و از حوزه اراده تک‌تک مخاطبان و نیز حوزه اختیار مبلّغ، بیرون می‌آورد.

در این متن ترویجی، **کوشیده‌ایم دور باشیم** از پاسخ‌هایی که سویه حاکمیتی دارد، جمعیت را پایه تمدن ایرانی اسلامی می‌شمارد، به کمیت و کیفیت منابع انسانی برای کشور تأکید دارد و بر ضرورت فرزندآوری برای دین اسلام و آیین تشیع انگشت می‌نهد.

به شما گرامیان نیز پیشنهاد می‌کنیم که **از طرح کردن نکته‌هایی فراتر از زندگی فردی مخاطب پرهیزید؛** وگرنه بحث‌ها خیلی زود به وادی سیاست کشیده می‌شود و مخاطب به سرعت پس می‌زند! با تنگنای زمانه و بنا به ملاحظات گوناگون، او شاید اکنون در موقعیتی نباشد که بتواند با نگرش بلندمدت تمدنی و با نگاه کلان مملکتی، به فرزندخواهی بنگرد و خود را بازیگر این طرح بزرگ ببیند.

انسان در سیر رشد وجودی خودش، از «**من**» آغاز می‌کند و پس از توسعه احوال و افکارش به «**خانواده**» می‌رسد. کم‌کم فراتر می‌رود و هویت خودش را در کلیت «**فامیل**» و خاندان برمی‌سازد. کمی جلوتر می‌رود و «**وطن**» اندیش می‌شود و برای ملت و هم‌وطنانش حتی تا پای جان مایه می‌گذارد. بالاتر از حب ملت، به «**دین**» عشق می‌ورزد و کیستی خودش را در بندگی پروردگار پیدا می‌کند و چیرستی زندگی‌اش را در منظومه اسلام معنا می‌دهد. این می‌شود سیر رشد او از «**من سافل**» تا «**من عالی**».

همین مسیر را همان انسان، در جنبه‌های گوناگون زندگی و عمرش می‌تواند تجربه کند؛ برای نمونه، بیایید عنصر «فرزند» را به ماجرا اضافه کنیم. انسان وقتی بچه‌دار می‌شود، در ابتدا تصور می‌کند که این فقط «**فرزند من**» است که البته همین هم ارزشمند است و خودش بنیادی



قوی دارد. کمی پیش‌تر که برود، کودکش را «**فرزند خانواده**» در نظر می‌گیرد. آنجاست که خط‌وربط‌های خواهری و برادری و پدری و مادری و نَوگی برایش اهمیت می‌یابد. در نگاهی کلان‌تر، فرزندش را عضوی از فامیل می‌شمارد و دوست دارد که در کل طایفه، به‌عنوان «**فرزند خاندان**»، به آن فرزند افتخار کند. در سطحی بالاتر، او دنبال این است که عضو مفیدی به جامعه تحویل بدهد و بچه‌اش به‌عنوان «**فرزند کشور**» به مملکت خدمت کند و در موقعیت‌های خطیر، مانند جنگ، در لباس سربازی وطن به وظیفه‌اش عمل کند. قلّه نگاهش آنجاست که برای اسلام فرزند بیاورد و برای یاری امام زمانش تربیتش کند. اینجا فرزندش «**فرزند اسلام**» است.

حال، سخن ما اینجاست: در تبلیغ فرزندآوری و در ترویج فرزندخواهی، از سطح اول یا دوم یا نهایتش سوم فراتر نرویم؛ یعنی فرزند را در چهارچوب «فرزند من» مهم کنید، یا کمترش «فرزند خانواده»، یا از همه کمتر «فرزند فامیل». حتی در کشورهای مرّقه نیز که دغدغه افزایش جمعیت دارند، **همه تبلیغ‌ها و تشویق‌های فرزندآوری را از جنبه فردی و خانوادگی پیش می‌برند** و بر مزیت‌های داشتن فرزند برای خود پدر و مادر و نیز برای بقیه فرزندان تأکید می‌کنند.

در همین سطح‌ها نیز حرف‌ها برای گفتن هست؛ آن قدر که نیاز و ضرورتی ندارد به سطح کشور و دین برسیم. بله، گمان نکنیم که اصالت و اهمیت ماجرا فقط منحصر در سطوح ملی و دینی است. در ضمن، مخاطب امروز متأسفانه با توجه به انبوه مشکلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نیز ناکارآمدی‌های مسئولان، آن همدلی لازم را برای نقش‌آفرینی در طرح‌های کلان ملی و آیینی از خود بروز نمی‌دهد یا باور نمی‌کنند که کارشان برای کشور و اسلام این همه مهم باشد.

به امید حال خوش مردم و روزگار و به انگیزه قوی برای گسترش همدلی‌ها، همگی برای فرهنگ‌سازی در «فرزندخواهی» تلاش می‌کنیم. کامیاب باشید و آفتاب اقبالتان زّربین!



بین مایہا



برای مطالعه بیشتر، منابعی تکمیلی می‌آوریم تا به کمک آن‌ها بتوانید محتوای سخن را در منبرها غنی سازید و دستِ عمل را در عملیات تبلیغی پُر کنید.

۱. امانی، مهدی، مبانی جمعیت‌شناسی، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
۲. تهرانی، محمدحسین، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۲۵ق.
۳. خرازی، سیدمحمد، «کنترل جمعیت و عقیم‌سازی»، نشریه فقه اهل بیت، س ۶، ش ۲۱، ۱۳۶۷.
۴. رحمتی شهرضا، محمد، بررسی ازدیاد یا کنترل جمعیت با نگاهی به آیات و روایات، قم: فاتح خیبر، ۱۳۹۱.
۵. شبانی، زینب، مصرف‌گرایی و تأثیر آن در خانواده، شیراز: مجتمع علوم قرآنی غدیر، ۱۳۸۸.
۶. شفیعی سروستانی، ابراهیم، «بایسته‌های سیاست تغییر جمعیتی با تأکید بر نقش رسانه ملی»، فصلنامه معرفت، ش ۹.
۷. شیرازی، الهام، تک‌فرزندی، تهران: قطره، ۱۳۸۷.
۸. عباسی ولدی، محسن، ایران، جوان بمان، قم: جامعه الزهرا، ۱۳۹۲.
۹. قاسمی، صالح، باید برگردیم، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۶.
۱۰. قاسمی، صالح، جنگ جهانی جمعیت، تهران: کتاب ابرار، ۱۳۹۳.
۱۱. قاسمی، صالح، من قاتل نیستم، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۶.
۱۲. قاسمی، صالح، نسخه بدلی، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۵.
۱۳. کریمیان صیقلانی، علی، از سقط تا سقوط، رشت: دانشگاه گیلان، ۱۳۸۸.
۱۴. مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن کشور، ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵.